فهرست

[اصول/تجری/ادله قبح عقلی فعل متجری به 2](#_Toc29214252)

[اشاره 2](#_Toc29214253)

[دو مسلک در اثبات حق‌الطاعه 2](#_Toc29214254)

[مسلک اول: 2](#_Toc29214255)

[مسلک دوم: 3](#_Toc29214256)

[جواب شهید صدر: 3](#_Toc29214257)

[موضوعیت داشتن خود مصالح و مفاسد علاوه بر احترام مولا 4](#_Toc29214258)

[دلیل سوم قبح فعل متجری به: 5](#_Toc29214259)

بسم الله الرحمن الرحیم

# اصول/تجری/ادله عقلی

# اشاره

بحث در ادله‌ای بود که بر قبح عقلی تجری آورده شده بود. بعضی می‌گویند تجری قبیح است به معنای قبح فعل متجری به نه قبح نیت یا سوء سریره. دلیل دومی که اینجا آمده بود بیان شهید صدر بود که قائل به حق احترام شدند. نکته‌ای که دیروز اشاره کردیم و گذشتیم بد نیست مطرحش کنیم.

# دو مسلک در اثبات حق‌الطاعه

حق‌الطاعه که در بحث برائت آمده و احتیاط عقلی مقابل برائت عقلی از سوی شهید صدر و بعضی بزرگان انتخاب شده است دو مسلک در اثباتش وجود دارد:

## مسلک اول:

یک مسلک اینکه از مولا در محدوده مصالح و مفاسدی که امر کرده اطاعت بکنیم، منتها این اطاعت محدود به قطع و حجت و اطمینان نیست حتی احتمال هم بدهیم باید رعایت بکنیم، یعنی رعایت اوامر و نواهی مولا از حیث متعلقات و مصالح و مفاسد و مبادی‌اش. در مقابل این مسلم برائت عقلی است که می‌گوید رعایت آن مصالح و مفاسد که شارع به آن امر و نهی کرده فقط وقتی لازم است که شما احراز کنید با قطع یا اطمینان یا حجتی که هست والا لازم نیست اطاعت کنید.

سؤال:...

جواب: اینکه لازم نیست رعایت کنی معنایش این است که اگر درواقع نبود که هیچ و اگر درواقع هم مصلحت و مفسده‌ای بود ولی احراز نشد معفوّ است. روی این مبنا نظر مقابلش که حق‌الطاعه شهید صدر است می‌گوید شما واقع را باید رعایت کنید چه قطع داشته باشید چه اماره و حجت داشته باشید و چه اصل داشته باشید و چه احتمال داشته باشید واقع را باید رعایت بکنید؛ یعنی اگر شما خلاف کردید فی‌الواقع اگر نبود هیچ و اگر بود عقاب می‌شوید؛ زیرا عقل می‌گوید مصالح و مفاسد امر و نهی را حتی جایی که احتمال می‌دهی باید توجه کنی. این وجوب احتیاط است بر مبنای حق‌الطاعه. البته این وجوب، وجوب طریقی است مثل اجتهاد و تقلید. این یک مسلک در حق‌الطاعه است که واقع را مبنای خودش قرار می‌دهد. واقع باید رعایت شد چه با قطع و حجت و چه بدون این‌ها و صرفاً با احتمال. ثمره‌اش هم آنجا ظاهر می‌شود که اگر خلاف کرد و فی‌الواقع هم حکم بود می‌گوید چرا رعایت نکردی. این یک مبنا در حق‌الطاعه است.

## مسلک دوم:

مسلک دوم اینکه کار به واقع نداریم. مولا همین که حق احترام حداکثری دارد کار نداریم به اینکه مصلحت و مفسده‌ای در عالم هست یا نه همین‌که هر کاری که احترام مولا را مخدوش کند مورد تقبیح عقل است. این مسلک کار به واقع ندارد. اگر عقل گفت باید احترام مولا را رعایت کنی ولو فی‌الواقع هم مصلحت و مفسده‌ای نباشد و شما آن احترام را رعایت نکردی عقل تقبیح می‌کند. در تجری این‌طور است. واقع شرب خمر نیست بلکه شرب مایع است مفسده‌ای وجود ندارد، مفسده در نفس زیر پا نهادن احترام مولاست حال چه واقع آن طور باشد چه نباشد. لذا تقبیح فعل متجری به بر مبنای اول تقبیح طریقی است ولی بر مبنای دوم که حق احترام را آورده‌اند قبح پیدا می‌کند و احترام موضوعیت دارد نه اینکه طریق است به اینکه وقوع در مفسده باشد یا تفویت مصلحت نشود. ذات اینکه احترام را نگه دارید ولو با خیال این واجب است. این خیال می‌کند که این خواسته مولاست و خلافش عمل می‌کند همین را عقل تقبیح می‌کند زیرا حق احترام حداکثری برای مولا قائل است.

این تکمله ای بود که این دو باب با هم تفاوت دارد.

حال آنچه تا الان عرض کردیم این بود که عقل وقتی مولای حقیقی را با همه جهات و خصائص و اوصاف می‌بیند دیگر آن حکم به حق‌الطاعه و احتیاط عقلی در باب برائت می‌کند و نه حکم به رعایت احترام حداکثری می‌کند به این معنا که حتی احتمالی را هم تقبیح کند. تقبیحی که حتی تابع کشف خلاف هم نیست ذات خود احترام موضوعیت دارد.

احتمالاً ذهن به نظر شهید صدر متمایل می‌شود. ایشان می‌گفت منعم مطلق و مالک مطلق به نحوی است که اگر دلیلی هم پیدا نکردی صرف احتمال می‌گوید باید پایبند باشید. در اینجا می‌گوید ولو فی‌الواقع مفسده‌ای ندارد ولی چون در خیال تو بود نوعی بی‌حرمتی کردی و مورد تقبیح عقل است.

# جواب شهید صدر:

اما ما عرض کردیم اولاً اگر عقل همان مولای حقیقی را به‌طور کامل با نگاه به همه اوصاف و خصائص نگاه کند از این جزم بیرون می‌آید. ما دیگر این احساس وجدانی را نداریم که اطاعت مولا حتی جایی که احتمال هم بدهد واجب است یا عقل بگوید رعایت احترام حتی آنجایی که هیچ‌چیز خلاف اراده او محقق نمی‌شود لازم است. بله حداقل سوء سریره را قبول داریم؛ اما تقبیح فعل توسط عقل وجهی ندارد.

سؤال: به نظر شهید صدر در صورت مطابقت با واقع دو عقاب دارد یا یکی؟

جواب: بحث بعدی است که عرض می‌کنیم.

مطلب دوم اینکه از این بحث اوصاف الهی و مولای جامع جمیع صفات که بگذریم اگر در فضای شرع بیاییم از مجموعه مضامین شرع استفاده می‌شود که شارع از آن حق حداکثری تنازل کرده و در حد مولای عرفی خود را قرار داده است. این دو مطلبی که گفتیم. هم حق‌الطاعه برائت را رد می‌کنیم هم حق احترام حداکثری را که اینجا مطرح شده است و فوق آن چیزی است که در برائت گفته شده است را نمی‌پذیریم. تردیدش هم مساوق با عدم ثبوتش است.

سؤال: تعبیر شهید صدر نازل به اولی است؟

جواب: در برائت بیشتر به اولی می‌خورد اینجا بیشتر به دومی می‌خورد. دو باب است تقریباً. فقط فرق دو بیان است که اگر کسی حق‌الطاعه در برائت را گفت می‌تواند اینجا را نگوید ولی اگر حق احترام حداکثری را گفت هر دو جا باید بگوید. این دو مطلب اساسی بود که اینجا گفته شد.

# موضوعیت داشتن خود مصالح و مفاسد علاوه بر احترام مولا

اگر هم حق احترام هم بگوییم دستگاه مستقل در رابطه با مولاست معنایش این نیست که رعایت مصالح و مفاسد امر و نهی جایگاهی ندارد. عقل می‌گوید آن هم جایگاه دارد. عقل می‌گوید مصالح و مفاسدی که شارع از شما خواسته آن هم گریبان شما را گرفته است و مولا را باید در آن اطاعت کرد. بله اگر بخواهد آن اوامر و نواهی واقعی تنجز پیدا کند باید در علم و حجت من قرار بگیرد. تا وصول پیدا نکند من ملزم نیستم. ولی بالاخره ما فرمان عقل داریم به اطاعت مولا از حیث ذات عمل و متعلق و علاوه بر آن فرمانی هم داریم که احترام مولا را نگه دار ولو در ظاهر هم هیچ‌چیز نباشد. گاهی ظاهر عبارات این است که فقط دومی است و اولی مورد امر و نهی عقلی نیست. این سؤالی است که اگر حق احترام را پذیرفتیم که در موارد تجری و برائت جاری می‌شود آیا اطاعت از اوامر و نواهی واقعی خود مستقلاً موضوع حکم عقل به اطاعت است یا اینکه چیزی نیست؟

دو نظریه است. بعضی گفته‌اند چیزی نیست دلیلش هم این است که اگر بگوییم هست باید بگوییم در جایی که عصیان است دو گناه کرده است درحالی‌که دو گناه در عصیان نیست. گناه فقط به خاطر زیر پا گذاشتن حق احترام است چه واقع خمر باشد چه آب. این ظاهر کلامی است که به شهید صدر نسبت داده شده است؛ اما در نقطه مقابل این ما می‌گوییم اگر حق احترام حداکثری را هم بپذیریم یا حتی احترام حداقلی را بپذیریم و بگوییم عقل می‌گوید احترام مولا را نگه‌داشتن مطلوب است ولو امر و نهی‌اش امتحانی باشد و مصلحت و مفسده‌ای هم در کار نباشد. اگر این را بپذیریم این خود احترام بماهو موضوع ذو مصلحتی است که عقل می‌گوید باید رعایت شود.

علاوه بر این واقعیت‌های موجود امر و نهی‌های مولا هم متعلق تحسین عقلی به رعایت و تقبیح عقلی به عدم رعایتش است. البته این تحسین و تقبیح عقل به رعایت تنجزش به این است که وصول پیدا کند. اگر وصول پیدا نکند این حسن و قبح مدح و ذمی پیدا نمی‌کند گرچه این عمل خمر و قبیح است یا آب و حسن است.

عرض ما این است که وجدان ما می‌گوید این دوتاست و دو مصلحت مستقل هم در آن است. یکی اینکه عقل می‌گوید احترام مولا را باید حفظ بکنی یا احترام حداکثری یا احترام جایی که احراز شده است مولا خواسته‌ای دارد. دوم اینکه عقل می‌گوید خواسته‌های مولا در متعلقاتش آن هم گریبان شما را می‌گیرد و مصالح و مفاسد واقعی است و حسن و قبح دارد و توجه به آن‌ها حسن و پشت کردن قبیح است.

سؤال:...

جواب: وجدان ما می‌گوید این دو هست. حال استبعادی که کرده‌اند اینکه دو عقاب اینجا نمی‌شود به نظر ما این استبعاد را عجیب نمی‌دانیم این دو عقاب است که در هم مندک می‌شود و عقابی مشدد دارد. اگر در همه این مواردی که کسی عصیان می‌کند درواقع دو امر قبیح را مرتکب می‌شود. یکی قبح تفویت مصالح و ارتکاب مفاسد است؛ و همزمان هم شکستن جایگاه مولا قبحی دارد. این تأکید تقبیح عقل است. آن وقت اگر جدا شد فقط یک قبح می‌شود. اگر احترام حداکثری را کسی قبول کرد در تجری هم گفت وجود دارد در فعل متجری به یک قبح عقلی است چون احترام را زیر پا گذاشت اما قبح عقلی عصیان مولا که می‌گوید لا تشرب المسکر قطعاً واقع نشده است. ولی آنجایی که مسکر است بالاخره همان‌جایی که در تجری حرمت مولا را شکست عین همان در مقام عصیان هم هست. منتها در عصیان مفسده‌ای که در آن وصول پیدا کرده بود هم آن را زیر پا گذاشت. جمع این دو تا به نظرم محذوری ندارد. اگر کسی قائل به حق احترام مولا شد می‌گوید هم قبح دارد در عصیان به خاطر زیر پا گذاشتن حق احترام و هم به خاطر زیر پا گذاشتن نهی مولا؛ اما در تجری یک قبح مرتکب می‌شود و آن اینکه حرمت را زیر پا گذاشته است. به شکلی هم سید کاظم حائری در مباحث این را پذیرفته‌اند و بقیه استیحاش دارند. پس در موارد صدق بین عصیان و تجری عموم خصوص مطلق است در عصیان دو عنوان مفسده است یکی ارتکاب مفاسدی که در متعلق امر و نهی بود و یکی حرمت‌شکنی مولا، البته در جاهایی هم فقط حق احترام وجود دارد مثل اوامر و نواهی امتحانی در این اوامر دیگر مصلحت و مفسده در ذات عمل نیست فقط می‌خواهد میزان پایبندی‌اش را تشکیل بدهد و امتحانش بکند؛ و اگر کسی بخواهد بگوید فقط حق احترام موضوع مستقل و علت منحصره است خیلی به نظریه تصویب نزدیک می‌شود که می‌گوید هر چه خدا گفت مصلحت دارد و تخلفش مفسده دارد و واقعی هم یا نیست یا تابع این است. پس از جهت دو قبح داشتن مشکلی نیست.

ضمن اینکه ما گفتیم حق احترام حداکثری را ما نمی‌پذیریم حتی اینکه می‌گوییم حق احترام حداکثری را نمی‌پذیریم احترام حداقلی خود عنوانی است در همه موارد عصیان دو تقبیح عقلی وجود دارد یکی اینکه حرف مولا را زیر پا گذاشتی یکی اینکه خواسته او که مفسده داشت را تفویت کردی. اگر فرض کردیم به شکل محال که مولا بگوید نیازی به احترام تو و رعایت حرمت من ندارم و نمی‌خواهم، این‌هایی که من می‌گویم به مصلحت و مفسده واقعی برمی‌گردد باز هم عقل می‌گوید این را رعایت کن. این دو عنوان هر کدام به شکل مستقل موضوع حکم عقل است.

فتحصل مما ذکرنا اینکه اگر هم حق احترام را بپذیریم باید بگوییم دو عنوان محسّن وجود دارد. احترام حداکثری شارع حسن است و زیر پا گذاشتن احترام و مصلحت و مفسده واقعی دو عنوان قبیح است و اجتماعشان هم اشکالی ندارد. احترام حداقلی هم همین‌طور است. این چند مطلبی است که در این بحث ارائه شده است.

# دلیل سوم قبح فعل متجری به:

دلیل سومی هم شهید صدر آورده‌اند باز ادعایی است که ایشان می‌خواهند بگویند وجدان ما به آن شهادت می‌دهد؛ و آن اینکه عقل می‌گوید اقدام بر چیزی که شخص اعتقاد بر ظلم بودن و معصیت بودن آن دارد قبیح است. وقتی واقعاً ظلم به مولا می‌کند که عصیان است گاهی هم ظلم نمی‌کند فقط اعتقاد دارد که ظلم است که تجری این است. ما یعتقد بأنه ظلم و معصیه موضوع تقبیح عقلی است. در وجه دوم می‌گفت احترام عقلا حسن است و کنار گذاشتنش عقلا قبیح است. احترام موضوعیت داشت اما در وجه سوم کار به احترام نداریم همان واقع مصالح و مفاسد را می‌گوییم منتهی موضوع قبح عقل نسبت به معصیت خود معصیت نیست بلکه ما یعتقد أنه معصیه است. این را عقل تقبیح می‌کند. عقل می‌گوید اعتقاد داری عصیان است همین قبیح است. اعتقاد به اینکه مولا این را خمر می‌داند اگر داری ارتکاب آن قبیح است.

سؤال: این ظلم بودنش به خاطر سلب همین حق احترام نیست؟

جواب: نه ایشان می‌خواهد بگوید اعتقاد به اینکه این معصیت است موجب تقبیح عقل می‌شود.

این ادعاست است. دلیل کسانی که پذیرفته‌اند حکم وجدانشان است. ما هم می‌گوییم وجدان ما این حکم را نمی‌کند که موضوع تقبیح عقل ما یعتقد انه معصیه باشد نه معصیت واقعی یا معصیت واصله. ما می‌گوییم موضوع تقبیح عقل نه معصیت واقعیه است نه اعتقاد به معصیت است بلکه جمع این دوست. معصیت واقعیه ای که حجت و اعتقاد داشته باشی. موضوع تقبیح عقل نه اعتقاد تنهاست و نه معصیت واقعی تنهاست. بلکه جمع این دوست معصیتی است که حجت داری. آن مورد تقبیح عقل و مذمت عقل است. از این جهت این بیان هم بیان تامی نیست. ادامه‌اش بحث‌های نظریات دیگر است. این نظریه مربوط به قبح فعل متجری به بود حال دیگر به سمت نیت و سوء سریره خواهیم آمد.